

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۲ جنوری ۲۰۱۷

"اوباما"؛

ورزیده ترین، وفادارترین، هارترین و... نوکر سرمایه!

هر چند دیروز (۲۰ جنوری ۲۰۱۷) آخرین روزی بود که "اوباما" بعد از ۸ سال سکنداری امپریالیزم جنایتگستر آمریکا از درون کاخ سفید، با ختم زمان کارش با به جای گذاشتن کوهواره ای از جنایات فراموش ناشدنی در قفایش، آنجا را ترک نمود؛ مگر قضاوت راجع به عملکرد "اوباما" از مدتها قبل آغاز یافته، خلاف عده اندکی از نویسندگان و تحلیل گران که عملکرد "اوباما" را در داخل آمریکا آنهم بر مبنای "ریفرم های صحی" وی مثبت ارزیابی می دارند، تا جائی که این قلم خوانده ام، اکثریت مطلق سایر قلم به دستان، نویسندگان، تحلیل گران و حتا برخی از چپها، کار و عملکرد وی را منفی ارزیابی نموده، برخی ها مانند دوست ارجنتاینی عزیزم Guadi Calvoes که یکی از نویسندگان و تحلیل گران بنام آن کشور در موارد افریقا، خاور میانه، آسیای میانه و سایر عرصه های بین المللی می باشد، نامبرده را ناکام تر از ریچارد نیکسون و جیمی کارتر که اولی معاهده پذیرش شکست آمریکا با ویتنام را امضاء نمود و دومی با ناتوانی در مقابل خیزش طوفانزای خلق ایران و از دست دادن شاه ایران، بزرگترین و هارترین سگ نگهبان منافع امپریالیزم را نتوانست بر اریکه قدرت نگهدارد، معرفی داشته وی را از تاریخ ایجاد ایالات متحده آمریکا تا امروز ناموفق ترین رئیس جمهور آمریکا می داند.

به نظر من چنین طرز دید و قضاوتی نه تنها از اساس اشتباه و ظلمیست در حق "اوباما" بلکه در نهایت مانع شناخت درست از امپریالیزم و سیاست هایش نیز گردیده، امکان تداوم چنان سیاست هائی را فراهم می سازد. زیرا: پایه، مبنا و اساس چنین طرز دیدی این است که نویسنده- هر کسی که می خواهد باشد- در جایگاهی که خود ایستاده و قرار دارد و از منظری که خود به قضایای ملی و بین المللی نظر می افگند، برای "اوباما" و یا سایر "نوکران و خادمان سرمایه" ستراتیژی، خطر حرکی و تعیین وظایف نموده، موفقیت و شکست آنها را ارزیابی می دارد. یعنی افرادی که خود آزاد بوده و به آزادی دیگران ارزش و بها قابل اند، افرادی که مبارزه در جهت تأمین رفاه، آسایش و آزادی دیگران را نصب العین خود قرار داده، با ایثار جاننش در جهت تحقق آن می رزمند، از یک نوکر سرمایه، از کسی که تا بدینجا رسیده، گذشته از این که به ده ها بار از فلتر "سیا" عبور نموده و در هر عبوری صداقتش را به "قدسیت سرمایه" به اثبات رسانیده است، می خواهد تا به مانند وی اندیشیده و به مانند وی عمل نماید، اینجاست آن توقع و انتظار سفیهانه.

به صورت مثال در مورد افغانستان می توان نوشت:

به استناد نوشته ام معنون به «"اوبا ما" نیست» که به تاریخ ۶ نومبر ۲۰۰۸ در همین جا به نشر رسید و ذیلاً به صورت کامل در خدمت تان قرار خواهد گرفت، خلاف اکثریت کسانی که حین انتخاب "اوباما" به مدیحه سرانی آغاز نمودند، من از همان آغاز با شناختی که از موضعگیری های طبقاتی و تعلقاتش به جناح های مختلف سرمایه داشتیم، به ارتباط افغانستان به صراحت نوشتیم:

" و اما این که چنین انتخابی چه تأثیری بر افغانستان و جهان خواهد گذاشت، اگر بررسی تأثیرات این انتخاب را بر جهان به زمان دیگری موکول نمائیم به صورت فشرده می توان یاد آوری نمود:

– بر طبق گفته "اوباما" که خواستار اعزام سربازان بیشتری به افغانستان است، جنگ، ویرانی و کشتار به مقیاس های بیشتری در کشور ما ادامه خواهد یافت،

– هرگاه باند "کرزی" در جریان انتخابات نتوانسته باشند از درک پول های بادآورده و خون پولی مردم ما چیزی به کیسه "اوباما" بریزند و اکنون هم در صدد جبران خساره نباشند، شاید شاهد گزینش غلام های جدیدی بر اریکه قدرت در افغانستان گردیم،

– با تکیه بر حمایت میلیونها فریب خورده امریکائی هیچ دور از انتظار نخواهد بود هر گاه دامنه جنگ از افغانستان به استقامت ایران و پاکستان گسترش یابد."

آنهایی که با نشرات برون مرزی به خصوص جیره خواران استعمار آشنا هستند، حتماً به یاد دارند که بعد اعلام آن پیش بینی ها، از کدام جهات و به چه مقیاس دشنام را می بایست تحمل می کردم، زیرا می دانستم در کنار آنهایی که منافع طبقاتی خودشان و اربابشان ایجاب می نماید تا طرز دیدم را تخطئه نمایند، هستند کسانی که "خدا به آنها قلم داده اما عقل نه" و وقتی چنین اشخاصی می خواهند در مورد چنان قضیه ای چیزی بنویسند، بدون آن که فکر کنند یک تحلیل سیاسی یک پارچه ادبی نیست تا شکل نوشته و چینش کلمات در آن معیار باشد، بدون آن که بدانند، مروج و مبلغ تحلیل های غلط و گمراه کننده می گردند.

خوانندگان نهایت عزیز!

حال بعد از سپری شدن ۸ سال، شما لطف نموده پیش بینی های آن سالها را بخوانید، هرگاه در تحقق کدام یک از آنها اشتباهی یافتید، لطف نموده بنگارید، تا این قلم در آینده متوجه چنان اشتباهاتی بگردد. و اما این که من چرا توانستم ۸ سال قبل چیزی را پیش بینی نمایم که اینک بعد از سپری شدن آن زمان، کسانی "اوباما" را جهت تحقق آن پیش بینی ها نمره ناکامی می دهد، بر می گردد به طرز دیدم و آن جایگاهی که در آن ایستاده و از همان منظر عملکرد "اوباما" را مورد مطالعه قرار می دادم.

به عبارت دیگر، من در آن زمان به عوض آن که خود در جایگاه خود ایستاده و از منظری که من می خواستم برای "اوباما" ستراتیژی تعیین می نمودم و از وی متوقع می بودم تا آنچه را من ذهنیگرایانه به مثابه ستراتیژی وی تعیین نموده ام، نصب العین خود قرار داده، جهت تحقق آن بکوشد، خود را در جایگاهی قرار دادم که "اوباما" به مثابه نوکر گوش به فرمان سرمایه ایستاده و از همان منظرگاهش، به جهان ماحولش نظر می اندازد. با چنین تلاشی، برایم سخت نبود تا "اوباما" ئی را ببینم که از طرف سرمایه، به خاطر سود بیشتر و به خاطر سلطه بیشتر بر جهان انتخاب شده است تا منافعش را تأمین نماید.

باز هم به عبارت دیگر، وقتی من از جایگاه "اوباما" یعنی جایگاهی که امپریالیزم به وی ارزانی داشته است، به نظاره پرداختم، بدون کدام مشکلی متوجه خصایل امپریالیزم و اهدافی که امپریالیزم جهت رسیدن به آن تلاش می ورزد شده،

حکم نمودم که نه تنها جنگ و خونریزی در افغانستان ادامه خواهد یافت، بلکه آتش آن فرا تر از مرز های افغانستان نیز زبانه خواهد کشید.

به نظر من مشکل آن عده از قلم به دستانی که در چنین مواقعی قلم بر می دارند و تمام کاسه کوزه ها را بر سر "اوباما" ها می شکنند، فهم ناقص و حتا وارونه و بیمار خودشان از امپریالیزم است. زیرا چنان افرادی به جای آن که شناخت شان را از امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری عمق بیشتر بخشیده کاملتر سازند و بر مبنای آن شناخت، امپریالیزم را یعنی جنگ، یعنی صدور سرمایه، یعنی تلاش به خاطر تقسیم مجدد جهان، یعنی تلاش به منظور استیلای بیشتر بر جهان بدانند، بر مبنای همان کمبود و یا هم نقص فهم و شناخت، از امپریالیزم به جای تشدید جنگ، توقع صلح دارند، به جای صدور سرمایه و غارت تمام منابع و منافع خلقهای تحت اشغال، آنها از امپریالیزم توقع دارند، تا به کشور تحت اشغال، رفاه اقتصادی و اجتماعی بیاورند، بر مبنای ارتقای شناخت به این نکته پی ببرند، که فساد، اعتیاد، نقض حقوق بشر، تحقیر و سرکوب زن به مثابه یک جنس؛ لازمه رژیم است که امپریالیزم به وجود می آورد و نمونه های تاریخی آن را در ویتنام؛ کامبوج و ... مشاهده نمایند، از نظام امپریالیستی توقع دارند تا آن مفاسد و معایب اجتماعی را از بین ببرد و به همین سان ...

خوانندگان عزیز!

وقتی قرار باشد خود را در جایگاه "اوباما" قرار دهیم و از آن منظرگاه وظایفی را که مقابل ما قرار گرفته در نظر بیاوریم و جهت انجام و یا ترک آن به فردی نمره کامیابی و ناکامی بدهیم، دیده می شود که "اوباما" نه تنها در سیاست خارجی اش انسان نا موقعی نبوده، بلکه به مثابه یک نوکر گوش به فرمان سرمایه نظامی و تا این اواخر سرمایه نفتی، از چنان دستاورد هائی برخوردار است که تا حال کمتر رئیس جمهوری بدان نایل شده است.

وقتی از همان منظر می بینیم که "اوباما" وظیفه دارد تا هر چه بیشتر بازار فروش اسلحه را پر رونقتر بسازد، دیگر به هیچ صورتی به خود اجازه نمی دهیم تا "اوباما" را به خاطر ایجاد شعله های سرکش جنگ و خونریزی در تمام قاره آفریقا به خصوص، شمال، غرب و شرق آن قاره، ملامت نموده وی را انسان ناکامی ارزیابی داریم. وقتی از همان منظر و در پرتو همان ستراتیژی بخواهیم به قضایا نظر افکنیم، به هیچ صورتی "اوباما" و اداره اش را در ایجاد و گسترش جنگهای خونینی مانند، لیبیا، عراق، سوریه، یمن و سودان ملامت نمی کنیم، زیرا می بینیم که نوکر بیست که فقط وظیفه اش را به عالی ترین شکل آن انجام داده است.

وقتی از همان منظر به قضایا می نگریم، به یک باره روشن می گردد که چرا امپریالیزم امریکا در زمان اداره "اوباما" می خواهد کانون بحران جدیدی در خاور دور ایجاد نموده؛ تلاش بوزد تا کشور های خرد و کوچکی را که به صدها سال بدون مشکل با همسایگانش در آن مناطق زیسته اند، در مقابل هم قرار می دهد، با نگرستن از همان منظر در می یابیم که ختم به اصطلاح جنگ سرد، سرمایه نظامی را از داشتن یک رقیب دوامدار یعنی یک بازار دایم فروش اسلحه محروم ساخته، می باید درب فابریکه هایش را ببندد، در نتیجه می باید مناسبات امپریالیزم جنایتگستر امریکا را با قدرت های امپریالیستی از سنخ روسیه و چین حادثر ساخته، زیر نام تقابل با زیاده خواهی های روسیه و یا چین، تنور جنگ سرد را گرم نگهداشته، به صد ها میلیارد دالر قرار داد های نظامی، به نفع جناح سرمایه نظامی، از جیب مردم عادی امریکا، با دولت خودش منعقد بسازد.

این رشته سر دراز دارد

مطلبی که با انتخاب اوبا ما نگارش یافته بود:

یادداشت: مواضع پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را درقبال "تغییر" رئیس جمهور در ایالات متحده امریکا اعلامیه پورتال که به همین مناسبت نشر میگردد؛ نمایندگی می نماید. نشر نظرات متعدد درقبال این "تغییر" احترام مارا به امر آزادی عقیده و بیان می رساند.
پورتال AA-AA

موسوی
۰۵.۱۱.۰۸

"اوبا ما" نیست!

کشور اشغال شده، حاکمیت یک اداره مستعمراتی و مزدور بیگانه، سرکوب خونین مردم، فقر، مرض، عدم امنیت، بیداد مواد مخدر و قاچاق، حاکمیت بی چون و چرای اسلام سیاسی برحیات و ممات میلیون ها انسان در بند و دردمند جامعه وده ها مصیبت و فاجعه دیگر همه عواملی اند، که هر فرد از افراد جامعه ما را به علاوه آن که از اوضاع کنونی متنفر و منزجر می سازد؛ "تغییر" وضعیت کنونی را در نزد آنها به رؤیای مقدسی مبدل می نماید. مگر با تأسف از آنجائی که طی این سه دهه، بیشتر از آنچه خود سرنوشت خویش را رقم زده باشیم دیگران برای ما رقم زده اند؛ بدون آن که به نقش خود در تغییر پدیده ها باورمند و حتا متوجه باشیم، هر خرمهره ای را درشایان فرض نموده به امید رسیدن به کاروان مهدی موعود زمانی به دنبال این دجال به راه می افتیم وزمانی هم به دنبال آن دجال. هر نفیری را آوای داوودی و هر زُخرفی را وحی منزل وده فرمان الهی پنداشته، کمتر "خضر کاذبی" است که ما به امید رسیدن به آب حیات خیالی به دنبال آن راه نیفتاده و بدان وسیله باسر درباتلاق اسارت وبردگی نغلتیده باشیم. یکی از همان موارد "دخیل بستن" به پیروزی "اوباما" است در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا.

وقتی می بینیم یک دورگه سیاه پوست که پدرش به عنوان محصل در امریکا وارد شده و بعد از ازدواج با یک دخترخانم سفید امریکائی و پیدا کردن یک طفل دوباره به وطنش برمی گردد و مادرش ضمن ازدواج مجدد با یک اندونیزیائی فرزندش را مدتی باخود و بعداً نزد والدینش می گذارد و این طفل درغیاب پدر و مادر بزرگ می شود - آنها چه بزرگی - بدون این که خواسته باشیم، مشابهت های زندگانی رقت بار ما با آنچه درذهن خود نسبت به زندگانی یک یتیم بچه داریم پل احساسی بین ما به وجود می آورد، به خصوص وقتی می بینیم که میلیون ها انسان تحقیر شده ورنج کشیده به خاطر پیروزی وی از هیچ نوع فداکاری و از خودگذشتگی دریغ نمی ورزند، مبرهن است که عواطف و احساسات ما به غلیان آمده، پیروزی وی را پیروزی خویش دانسته به همدیگر تبریک می گوئیم. سپاهان و دورگه ها ضمن رقص وپایکوبی تقریباً در بسیاری از کشور های جهان آن را به مثابه خبر مرگ تبعیض نژادی تلقی نموده آخرین پیروزی جنگ داخلی امریکا معرفی می دارند دراین میان صدای باریک راسیست ها که به صورت شوخی از سیاه رنگ کردن "کاخ سفید" صحبت به میان می آورند، حتا نمی تواند به مثابه یک جوک هم لبخند بر لبان کسی بیاورد. اگر خواسته باشیم تمام این حالات را در دو کلمه ارزشیابی نماییم باید بنویسیم: زهی خوش باوری!

هر چند معلومات ما در رابطه با چند و چون خانواده مادری "اوباما" تقریباً هیچ است، فرض را بر شناخت ظاهر خویش قرار داده او را همان یتیم بچه مظلومی می دانیم که با هزار مشقت و بی خانمانی بزرگ شده و گیریم که خاستگاه طبقاتی "اوباما" همان است که ظاهر امر بیانگر آن است، یک یتیم بچه ای که در پشت دروازه پدر کلان و مادر کلان به لقمه

ای نان و محلی برای خواب رسیده، با پوست و گوشت خود بادرد ورنج آشنا می باشد. برای آنانی که عادت کرده اند پایه قضاوت شان را بر ظواهر اشیاء استوار سازند؛ همین مقدار کفایت تا بار دیگر به دنبال این "خضر کاذب" به راه افتیده روزی چند، خود و خلق الله را با آن سرگرم سازند. مگر اساس مسأله این نیست که خاستگاه طبقاتی وی کدام است، بلکه باید دید در طی دوران فعالیت سیاسی خود موضع گیری طبقاتی وی چه بوده و به خاطر تأمین منافع طبقاتی کدام طبقه ای سوگند خورده است. دقت در پاسخ به این سؤال است که تمام امید ها و دخیل بستن ها به "اوباما" به مانند یک حباب از هم دریده و چیزی از آن باقی نمی ماند.

چه "اوباما" به مثابه فردی از افراد یک جامعه سرمایه داری آنهم بالاترین شکل آن یعنی امپریالیستی، به مکتب رفته ، درس خوانده ، درجه دکتری حقوق را به دست آورده ، سناتور ایالتی ، سناتور دولت فدرال و اکنون هم رئیس جمهور منتخب در بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان می باشد. در تمام این مراحل او بارها به قانون اساسی کشورش سوگند خورده و تعهد نموده است که به آن وفادار باشد. سوگند به قانون اساسی یعنی سوگند به تقدس "مالکیت خصوصی"، یعنی سوگند به حفظ "منافع" امپریالیزم امریکا ، یعنی سوگند به حفظ منافع و حاکمیت سرمایه های انحصاری، یعنی سوگند به حفظ منافع استعماری امپریالیزم امریکا، یعنی سوگند به حفظ بازار های فروش اسلحه امریکائی، یعنی سوگند به حفظ مستعمرات نوع جدید امریکائی.

حال شما بگوئید کسی که در تمام دوران اشتغال بر مبنای اعتقادات سیاسی چنین سوگند هائی را خورده باشد، می تواند به غیر از چاکر سرمایه امپریالیستی، کس دیگری باشد؟ کدام عقل سلیمی می تواند باور نماید که در کشور C.I.A کسی پیدا شود که دشمن سرمایه بوده و برای خلقهای جهان کاری نماید، این توهم را باید از کله بیرون ریخته با قاطعیت گفت: "اوباما" نیست!

"اوباما"ئی که زمانی یتیم بچه ای بیش نبود و می توانست با سیاهان هم رنگش گشت و گذار نماید، دیگر "اوباما"ی کوچه و بازار نه بلکه "اوباما"ی وال ستریت ، مجتمع های اسلحه سازی ، کمپنی های نفتی و الیگارشائی مالی می باشد ، ورنه آنها هزینه انتخاباتی معادل یک میلیارد دالری وی را متقبل نمی شدند. این درست است که صدها هزار سیاه، دورگه ، خارجی و بی پناه امریکا از جان و دل برای وی تپیدند و از بام تاشام زحمت کشیدند تا وی را سوار بر شانه های خونین راهی کاخ سفید نمایند مگر از همین لحظه به بعد او به مثابه خادم سرمایه امپریالیستی باید به فکر ادای سوگند و بر آوردن تعهدات انتخاباتی خویش ، تعهدات انتخاباتی که برای مردم کوچه و بازار تا حال مکتوم مانده و تا آخر عمر نیز مکتوم خواهد ماند؛ باشد.

"اوباما" شعار مرکزی خویش را در تمام دوران مبارزات انتخاباتی "نیاز به تغییر" معرفی می نمود. این شعار در حقیقت درک درست وی را از زمان کاندید شدن می رساند، زیرا او به مانند صدها میلیون انسان دیگر در داخل و خارج از امریکا می دید :

- رویای نظم نوین جهانی به کابوس شدیدترین بحران اقتصادی در چند دهه اخیر مبدل شده است،
- به اصطلاح جهان یک قطبی دیگر محلی از اعراب نداشته، گذشته از حریف دیروزی حتماً آخند بچه ها هم از وی حساب نمی برند،

- اعتبار داخلی رژیم به صورت مطلق از بین رفته با وجود برخورد های امنیتی خشن مردم عادی امریکا دیگر تاب تحمل استبداد رژیم بوش را از دست می دهند، خیزش دوسال قبل "سپاتل" می توانست طلایه خیزش های دیگری باشد،

- متحدین بین المللی رژیم بوش ، روزتاروز از وی فاصله گرفته هیچ بعید به نظر نمی رسد که به ضرر امپریالیزم امریکا اتحاد های دیگری به وجود بیاید، تشکل گروه شانکهای، فاصله گیری انگلیس از سیاست های امریکا، و دلربائی خانم مرکل و سارا کوزی برای روسها بعد از اشغال گرجستان،

- پذیرش شکست آشکار نظامی در قبال اشغال افغانستان و عراق و خطر غرق شدن بیشتر آن در باتلاق جنگهای آزادیخواهانه،

- وحاد تر از همه بی اعتباری و آماج نفرت خلقهای سراسر جهان قرار گرفتن اداره بوش به ویژه شخص "جورج دبلیو بوش" که تجسم رؤیای یک قطبی شدن جهان بود به تجسم ننگ و نفرت خلقها علیه نظام سرمایه. و...

آنچه را "اوباما" به مثابه "ضرورت تغییر" می دید همین هائی بود که در فوق تذکار یافت که الزاماً نمی تواند با آنچه ما به مثابه ضرورت احساس می نمائیم مطابقت داشته باشد. اگر "اوباما" از "تغییر" در زمینه بحران مالی یاد می نماید، صرف نظر از آن که بحران ساختاری سرمایه امپریالیستی را نه داروست و نه هم چاره و هیچ مسیحا نفسی را هم یارای علاج درد بی درمان آن نیست، وی خواهد کوشید تا با سازماندهی یک سیستم جدید غارت از کیسه مردم عادی به نجات بانکها و کارتلها بپردازد، چنانچه در تمام دوران مبارزه انتخاباتی فقط همان را تکرار نمود که رقیب انتخاباتی وی گفته بود و یا مشاوران مالی بوش نشخوار می نمودند.

خلاف تصور آنچه از افرادی که فکر می کنند با آمدن "اوباما" یک نان آنها در داخل امریکا دو نان خواهد شد، او نیز کلید های بهشت خیالی را با خود نداشته از لحاظ اقتصادی برای مردم چیزی به ارمان نخواهد آورد زیرا او در زیر فرمان سرمایه امپریالیستی قرار داشته و نمی تواند فراتر از حدود معینه پا گذارد.

در رابطه با مناسبات بین المللی او خواهد کوشید تا بر رخسار ترک برداشته عجزه هزار داماد نظم نوین جهانی سرخاب و سفیداب جدیدی بپاشد، صرف نظر از آن که چنین تلاش هائی در صورت موفقیت احتمالی به ضرر خلقهای جهان و تحکیم سیادت امپریالیستی منجر خواهد شد، هیچ حاصلی برای نجات مردم جهان از فقر ، جنگ و بی خانمانی نداشته به زندگانی مشقت بار آنها تداوم بیشتر خواهد بخشید.

به همین سان می توان در رابطه با افغانستان و عراق نیز انتظاری بیشتر از سلفش از وی نداشت و آنهم به خاطری که: آنهائی که با اقتصاد سیاسی آشنائی دارند به نیکوئی می دانند که امروز سرمایه بر مبنای ساحه های مختلفی که در آن تمرکز یافته تقسیم گردیده به صورت کلی در زبان اقتصاد سیاسی از آنها به نام "جناح" های سرمایه یادآوری می گردد مانند جناح سرمایه نظامی ، جناح سرمایه نفتی ، جناح سرمایه مالی (بانکی و صنعتی) ، به اصطلاح سرمایه تفریحی شامل قمار ، سکس و مواد مخدر و سایر جناح های سرمایه.

تا جائی که از تاریخ انتخابات ایالات متحده امریکا بر می آید در تعیین رؤسای جمهور بیشتر از سایر جناح ها ، جناح سرمایه نظامی، نفتی و مالی در رقابت باهمدیگر قرار داشته به علاوه آن که بیشترین کمک های انتخاباتی را به کاندیدهای مورد نظر خویش انجام می دهند، تمام تلاش لازم را هم می نمایند تا کاندید مورد نظر شان به کاخ سفید راه یافته منافع آزمندانة آنها را برآورده سازد. کاندید های ریاست جمهوری نیز در جریان انتخابات تعهدات خویش را به جناح مشخصی از سرمایه قسمی ابراز می دارند که با تأسف به علاوه مردم کوچه و بازار حتا برخی از روشنفکران نیز نمی توانند بین آن جمله گفته شده و تعهدات جناحی کاندید رابطه قائم نمایند. به صورت مثال وقتی یک کاندید ریاست جمهوری ضمن صحبت از حفظ برتری تکنولوژیک امریکا سخنی به میان می آورد به صورت مستقیم چراغ سبز به جانب سرمایه صنعتی و جناح های مکمل دیگر نشان می دهد در حالی که وقتی یک کاندید بر حفظ برتری نظامی به

صورت مستقیم و یا تلویحی اشاره می نماید، درب باغ بهشت غارت خلقها را بر روی سرمایه نظامی می گشاید. به همین سان در سایر موارد.

این هم بر هیچ کسی پوشیده نیست که بوش و باندش ضمن حمایت از سرمایه نفتی با هزار و یک رشته به سرمایه نظامی نیز وابسته بوده، این باند طی دوران حاکمیت شان بیشترین خدمت را به این دوجناح سرمایه انجام دادند. شاهد ادعای ما جنگهای خونین افغانستان و عراق و قیمت سرسام آور نفت در طی این دوران سیاه است. برگردیم به این که "اوباما" نیست.

"اوباما" از همان آغاز کاندید شدن ضمن آن که صریح و روشن صحبت از اقتدار امریکا نمود و دولت بوش را به خاطر زیر سؤال بردن این اقتدار، انتقاد کرد در رابطه با قضیه افغانستان اراده خویش را به غرض تقویت قوای نظامی بیشتر بیان داشت، به همین سان با بیان این که "تروریست ها را در خانه شان باید تعقیب نمود" غیر مستقیم به سرمایه نظامی امریکا درب باغ گسترش جنگ در ایران و پاکستان را نیز باز نموده خاطر آنها را از بابت سرمایه گذاری های آنها جمع نمود. با در نظر داشت همین تأکیدات مکرر است که جنرال ۴ ستاره امریکائی "کالین پاول" به مثابه معتمد ترین فرد جناح سرمایه نظامی حمایت خویش را از "اوباما" اعلام داشت. هر چند برای آنانی که فقط ظاهر قضایا را می توانند ببینند، این حمایت بیشتر به خاطر اشتراک آنها در رنگ جلد خلاصه شد، مگر واقعیت قضیه آنطور نبود، بلکه "کالین پاول" جمهوریخواه از طرف مجتمع های تولید نظامی حمایت رسمی جناح سرمایه نظامی را از وی ابراز داشته به تابعین این جناح فهماند که نام چه کسی را از صندوق های رأی بیرون نمایند.

اکنون "اوباما" وقتی براریکه قدرت تکیه می زند نمی تواند به غیر از تأمین منافع غارتگرانه سرمایه نظامی سیاست دیگری اتخاذ نماید. شاید در اینجا سؤالی مطرح گردد که چرا "اوباما" بلی و چرا "مک کین" نه؟

در پاسخ به چنین پرسشی باید گفت: سرمایه در جریان غارت خلقها به نیکوئی دریافته که بهترین مزدور بی پایه ترین و کم همت ترین آن است. بدان معنا که حین خدمت به راست، آنانی که به چپ اشاره می دهند و به راست می روند ده ها بار مفید بودن خویش را نسبت به طرف مقابل به اثبات رسانیده اند. نمونه های بارز و برجسته آن را می توان در راست روی هائی جناح چپ سرمایه S.P.D. در آلمان زمان شرودر، حزب سوسیالیست فرانسه در زمان میتران، حزب کارگر انگلستان در زمان بلیر و حزب دموکرات امریکا در زمان کلینتن مشاهده نمود. این احزاب که از جانبی نقش همان "خضر کاذب" را بین توده های مردم به عهده می گیرند از جانب دیگر با هزاران رشته مرئی و نامرئی به سرمایه وابسته بوده در همه حالت سوار بر حمایت مردم و دادن شعارهای چپ، تخم هایشان را در سبد جناح راست سرمایه می گذارند. به همین دلیل جناح های مختلف سرمایه از بین کاندیدا های متعدد دست نوازش بر یتیم بچه مورد نظر ما کشیده و باز قدرت را بر تارک وی می گذارند. زیرا آنها به یک مزدوری نیاز دارند که اهداف آنها را برآورده منافع آنها را تأمین نماید آنچه در این میان کمترین ارزشی ندارد رنگ جلد و خاستگاه طبقاتی متقاضی است. به همان گفته معروف "آنها موش می خواهند به رنگ گربه و سیاهی و سفیدی آن اهمیتی قابل نیستند".

و اما این که چنین انتخابی چه تأثیری بر افغانستان و جهان خواهد گذاشت، اگر بررسی تأثیرات این انتخاب را بر جهان به زمان دیگری موکول نمائیم به صورت فشرده می توان یاد آوری نمود:

– بر طبق گفته "اوباما" که خواستار اعزام سربازان بیشتری به افغانستان است، جنگ، ویرانی و کشتار به مقیاس های بیشتری در کشور ما ادامه خواهد یافت،

- هرگاه باند "کرزی" در جریان انتخابات نتوانسته باشند از درک پول های بادآورده و خون پولی مردم ما چیزی به کیسه "اوباما" بریزند و اکنون هم در صدد جبران خساره نباشند، شاید شاهد گزینش غلام های جدیدی بر اریکه قدرت در افغانستان گردیم،

- با تکیه بر حمایت میلیونها فریب خورده امریکائی هیچ دور از انتظار نخواهد بود هر گاه دامنه جنگ از افغانستان به استقامت ایران و پاکستان گسترش یابد.

در یک کلام هیچ انتظاری نمی توان از "اوباما" ها داشت، ما فقط یک شانس داریم و این شانس را هم نه "اوباما"ئی برای مان می آورد و نه هم "مک کینی" بلکه آن شانس با تکیه به نیروی خود سرنوشت خویش را رقم زدن است، امری که چگونگی تحقق آن به دفتر های جداگانه ای نیاز دارد.